



۲۰۲۰/۰۴/۲۶



داکتر رووف روشن

دیگ شریکی

اجازه بدهید این مقال را با چکیده ای از ذهن نا قرار و دل امیدوار خود آغاز کنم:

به امید روشنایی

ای میهن عزیز

ترا در گند سیاهی و تاریکی مستدام پیچیده اند

اما غصه را بدلت راه مده

فرزندانت عاشقانت

پاکتر از ما، عاشقتر از ما

از کناره های افق

روشنایی فلق را برای تو خواهند افروخت

و زورق پر افتخار ترا

بار دگر در اوقیانوس زمان

به راه خواهند انداخت.

کابل و کابلین در زنده نگهداشتن فرهنگ هزاران ساله کشور ما نقش برجسته ای داشته اند. یکی از میکانیزم هایی که برای اینکار به کار برده اند خلق و استعمال مثل های عامیانه است که به وسیله آن دانش حاصله از درازای تاریخ خود را از نسلی به نسلی انتقال می دهند. یکی از همین مثل ها است که میگوید: دیگ شریکی را در چار راه بشکن. البته دلیل خلق این مثل ها از خود قصه و داستانی می بود که من با توصل به همین اصل می خواهم داستان انتخاب این عنوان را برای این نوشته برای شما شرح دهم.

اگر نظری به تأریخ کشور از زمان امیر عبدالرحمن بیندازیم می بینیم که آن پادشاه تا حصول سلطنت افغانستان در دست آوردن قدرت با مدعیان قدرت سلطنت که از تبار خودش بودند دست به گریبان بود و بعد از حصول سلطنت امور روابط خارجی کشور را به اشتراک حکومت انگلیس انجام میداد.

مشکلات عدیده و کامیابی های نسبی دولت او را می توان در تأریخی که به خود او منسوب است و تاج التواریخ نام دارد مطالعه کرد و تفصیل آن درین مقال نمی گنجد.

این حالت در هنگام حکومت پسرش حبیب الله ادامه یافت تا آنکه شاه امان الله پسر حبیب الله برای آزادی تام افغانستان دست به سلاح برد و در جنگ سوم افغان و انگلیس آن کشور مجبور شد آزادی کامل افغانستان را به رسمیت بشناسد. ولی شاه امان الله که پلان هایی برای اصلاحات اجتماعی در دل می پروراند خود را در موقی یافت که عده ای از مذهبیین به شمول سران خانواده مجددی آزادی حکومت او را به شرط اشتراک در حکومت، شاید هم با مداخله حکومت هند برتانوی تقاضا می نمودند و پروگرام های او را که موافق به موازین قرن بیستم بود بر ضدیت با دین اسلام توجیه می کردند. با تأسف که او هم در انجام امور دولت خود به اختیار خود موفق نشد و مداخله گران توانستند او را با دسایس مذهبی از سلطنت خلع کنند. بعد از یک دوره آشوب که شالوده نظام دولت بهم خورد جنرال محمد نادر از خانواده یحیی سپه سالار نظام شاه امان الله به خاطر نجات کشور، خودش را پادشاه و برادرانش را شرکای سلطنت اعلام داشت و موافقت مذهبیین را نیز به دست آورد.

این وضع در زمان فرزندش محمد ظاهر شاه ادامه یافت

در آن زمان کاکایش محمد هاشم به حیث صدراعظم امور را به دست داشت و پادشاه جوان صرف به نام پادشاه بود. درین مدت که سه ربع سلطنت او را تشکیل میدهد، کاکاهایش محمد هاشم که مردی سختگیر و مطلق العنان بود عهده صدارت را به دوش داشت. متعاقب وی برادرش شاه محمود به صدارت رسید. وی اندکی آزاد تر بود اما دیر نپایید و جایش را برای برادرزاده اش محمد داود خالی کرد که مانند محمد هاشم مرد آهنین پنجه و خود رأی بود. اما به سوبه شخصی میهنش را دوست داشت. این مدت سی سال سلطنت ظاهر شاه افغانستان به صورت مشترک از طرف خاندان سلطنتی اداره می شد و پادشاه کاکا ها و کاکازاده خود را در کار دولت شریک می دانست. در چنین حالتی پادشاه به فکر این افتاد که در افغانستان سیستم دیموکراتیک را در چوکات شاهی مشروطه رویکار آورد. به این منظور قانون اساسی جدیدی را که تفکیک قوای سه گانه را تضمین می کرد و علاوه بر اشتراک اعضای خاندان سلطنتی را در کار حکومت و در چوکی های کابینه قدغن می کرد برای ملت تحفه داد. پارلمان متشکل از نمایندگان ملت (ولسی جرگه) و مجلس سنا (مشرانو جرگه) تفکیک شد و به کار انداخته شد. قوای تقنینیه زیرنام ستره محکمه به میان آمد و قانون اساسی تشکیل احزاب سیاسی را مجاز قرار داد. تنها فقره اخیر را پادشاه به تعویق قرار داد و توشیح آنرا معطل ساخت. این دوره ده سال دیگر سلطنت او را در بر گرفت و به نام دهه دیموکراسی مسمی شد. و آهسته آهسته دولت اشتراکی خاندان سلطنتی جای خود را به حکومت دیموکراتیک واگذر کرد.

در همین دوره برای من باری امکان باریابی به حضور پادشاه میسر شد. جوان بودم و تازه بعد کسب سند تخصص از خارج کشور به وطن مراجعت کرده بودم و در آن زمان رسم بود که شما هنگام بازگشت به میهن می توانستید باریاب شوید و وزیر صحت عامه میرمن کبرا نورزایی وسیله شد تا این باریابی برای من محقق شود.

درین باریابی من پادشاه افغانستان را مردی فهمیده با دانش نظری سیاسی فوق العاده در مورد کشور یافتیم و در مدتی که دو به دو در دفتر کارش نشسته بودیم گمان می بردم که در حضور یک اکادیمیستین وارسته ای قرار دارم که از همه رازها و رموز کشورش با خبر است.

او به تمام صراحت برای من تصریح کرد معرفی کردن دیموکراسی از بالا (یعنی از طرف پادشاه) کار او بوده است چون مردم برای آوردن دیموکراسی تا آن زمان اقدامی عملی نکرده بودند. او همچنان از اشکالات تطبیق دیموکراسی در کشورش برای من شرح داد. در همان روز اول صبح یکی از صدراعظمان (مرحوم میوندوال) قبل از من به حضور او باریاب شده و استعفی خود را به او تقدیم کرده بود و او گفت ازین جریان خوشحال نیست زیرا یافتن ذواتی برای عهده های صدارت و ریاست ستره محکمه برای او کار آسانی نبود اما او گفت وقتی صدراعظم نزد من می آید و می گوید به خاطر مریضی کارش را ادامه نمی تواند او نمی خواهد او را جبراً وادار به ادامه کار نماید.

من وقتی در ختم آن باریابی دفتر او را ترک می کردم مغز جوان من در شور بود. می دیدم سه ربع سلطنت پادشاه سلطنت مشترکی بود که او با اعضای فامیل خود انجام داده بود اما حالا زمان آن فرا رسیده بود که او خودش به کمک یک قانون اساسی پیشرفته کشورش را اداره کند. من در آن حال با خودم برای کامیابی او که به فکر من کامیابی کشور من نیز می بود دست دعا بلند کردم.

اما این دعای من مستجاب نشد و در ظرف یکی دو سال دیگر پسر کاکای او محمد داؤد دست به کودتا زد و با موفقیت کودتای سفید خود، افغانستان را کشور جمهوری خواند. کودتای او به همکاری دو حزب چپ خلق و پرچم و تأیید و همکاری دولت شوروی انجام یافت و به زودی دور و بر او را اعضای احزاب مذکور و کم و بیش مشاوران شوروی گرفتند. او به زودی اما به مشکل دریافت که در حکومت او اعضای چپی مشمول در کودتا و حتی علایق شوروی آرزوی اشتراک را دارند. این امر را طبیعت ملی گرای او نمی توانست بپذیرد و ببیند که حکومت شوروی خواهش مداخله مستقیم را در کار حکومت او دارد. اما درک این موضوع دیر شده بود و یک کودتای خونین دیگر چپی به همکاری شوروی او و فامیل او را از بین برده نظامی را که کاپی سیستم شوروی بود در کشور روی کار آورد.

جریانات بعدی فصل تاریک و خونباری را برای افغانستان به ارمغان آورد. ملت افغانستان با اتکا به اسلام و عشق خود به میهن در مقابل دولت کمونستی و متحد آن ابر قدرت شوروی به جهاد پرداخت. کشور زیر پای تانک ها و ضربات ماشین های پیشرفته ابر قدرت شوروی پارچه شد. زیر بناهای اقتصادی آن یا از بین رفت یا از کار ماند. مردم در شهرها و قصبات صلح و سلام دوران های گذشته خود را از دست دادند. قتل های عام به دست دولت کمونستی و همکاران شوروی آن امر روز مره شد. ملیون ها افغان به کشورهای همسایه و اروپا و امریکا و استرلیلیا پناهنده شدند. بیجا شدگان داخلی نیز به صد ها هزار نفر رسید. اما مجاهدین واقعی دست از مبارزه نبرداشتند. قوای متعارض شوروی نیز ده ها هزار کشته داد. مصارف جنگ بر گرده مردم شوروی سنگینی کرد. تابوت های بیحساب عساکر شوروی همه روزه در کاروان کشته شدگان جنگ راهی روسیه شد. تقبیح اعمال ضد انسانی همسایه شمالی افغانستان از طرف آرای جهانی نیز فشاری را بر شوروی وارد آورد چندانکه آن کشور از ادامه تعرض و نگهداری بیش از صد هزار سرباز خود در افغانستان عاجز آمد و عساکر خود را با شرمساری از افغانستان فرا خواند. ادامه

حکومت کمونستی کابل نیز در حالیکه حامی آن شوروی از صحنه فرار کرده بود دشوار شد و دوران حکومت مشترک افغان شوروی به پایان رسید.

تقلای کمونست ها و حامی شان شوروی برای رویکار آوردن دلچک های دیگر شان برای اداره افغانستان نیز ناکام شد، اما آنچه بعد ازین در افغانستان واقع شد از اثر مداخله همسایگان به هرج و مرج واقعی افغانستان انجامید. رهبران نامنهاد جهادی که هر کدام چندین سال آرزوی رهبری کل افغانستان را خواب می دیدند هرکدام با حمایت همسایگان افغانستان در قدم اول پاکستان و در قدم دوم ایران به جان همدگر انداخته شدند. ایشان نتوانستند یک حکومت اتحاد ملی را به وجود بیاورند و در جنگ های قدرت درگیر شدند.

از جانب دیگر مقادیر معتدبه کمک های مادی به نام جهاد افغانستان که به جیب های شان ریخته بود باعث آن شد که عشق به قدرت چشمان شان را کور و گوش های شانرا کر کند و لذا برخلاف وعده های خود برای بزرگداشت آزادی کشور و سرفرازی اسلام، خود باعث قتل و قتل در کشور شدند. حکومتی را که به صورت دورانی به تشکیل آن موافقت کرده بودند عملی نکرده و خود را به کرسی قدرت سرش کردند. این نوع حکومت از اول محکوم به زوال بود و به زوال گرایید چون کشور پاکستان که توسط همین سران نامنهاد جهادی زیربنای نظامی کشور را از تهداب تخریب و سیستم عسکری کشور را به دست خود گرفته سلاح پیشرفته افغانستان را با معاهده های یکجانبه از یکی از رؤسای جمهور افغانستان از آن خود کرده بود از ایشان به تنگ آمده مفاد خود را در تشکیل گروهی به نام طالبان دانست و به تشکیل، تربیه و تعلیم آنها پرداخت چندانکه ملت تشنه صلح افغانستان را که از سران مجاهدین خیری ندیده بودند آماده یافت به وعده های آرامی و صلح این گروپ نو ساخته بدون کدام جنگ در بسیاری از حصص کشور پذیرا شود.

گروه طالبان تنها توانستند به صورت نسبی در کشور صلحی را به زور تشدد تأمین کنند اما همه آزادی های مردم را از بین بردند و به زودی مردم از آنها بیزار شدند. درین موقع برخی از مردم و سیاسیون به شمول آخرین پادشاه کشور به کمک ملل متحد و بیشتر کمک ایالات متحده امریکا مداخله نموده طالبان را از قدرت بر انداخته و به جای شان حکومت دیموکراسی ای را به وجود آوردند که رئیس آن از طرف یک مجلس کوچک در شهر بن در المان تعیین شد. او حامد کرزی نام داشت و پسر یکی از سران قومی بود. او در اول به حیث رئیس دوره انتقال و بعد آن به حیث رئیس جمهور منتخب به کار آغاز کرد.

من کرزی را در شهرک سمله در هندوستان دیده و با او معرفی شده بودم او در آن زمان محصل پوهنتون سمله بود و جوان سرشار از احساس وطندوستی. دو کاکای او را که دیپلمات های حرفوی در وزارت خارجه افغانستان بودند نیز می شناختم اما به زودی دریافتم که اداره کشوری مانند افغانستان به شخصی مجربتر ضرورت دارد که تصامیم بزرگی را در مورد کشورش در یک حکومت واحد گرفته بتواند. کرزی کار را با حکومتی آغاز کرد که اعضای آنرا دیگران برای او تعیین کرده بودند که تجانسی بین آرای شان وجود نداشت. به زودی دور و بر او را متملقین که دور هر مرکز قدرت سبز می شوند پرکردند. بسیاری این درباریان نیز تجارب حکومت داری نداشتند و حتی معلومات شان در باره تاریخ معاصر کشور شان ناچیز بود. درین حکومت اشتراکی حتی یکی از جهادیان مشهور که به ابدیت پیوسته بود نیز شریک بود و عکس های او یکجا با عکس کرزی و حتی به صورت مستقل زینت بخش در دیوار دواپر و حتی جاده های عام شده بود. کرزی در چنین احوالی امور کشور را به دست گرفت و با سازش های

جبری ساخت تا در قدرت بماند. از او کارنامه مشهودی که بر آن نازیده شود بجا نماند. او در اول به حیث ممثل حکومت افغانستان به کشور های جهان سفرهایی کرد که در شناسایی بیشتر افغانستان موثر بود. در کانگرس ایالات متحده از او پذیرایی خاصی صورت گرفت و کشورهای زیادی وعده همکاری را در کار عمران مجدد افغانستان به او سپردند اما حکومت او به خاطر شریکان او در قدرت برای اعمار اساسی زیربنای اقتصادی و سیاسی موفقیت چشمگیری به دست آورده نتوانست. بسیار بود مواردی که وزیر خارجه دولت او با پالیسی های او موافق نبوده کارهایی را انجام داد که خواسته ملت نبود. در ساحه امنیت کشور نیز کامیابی محسوسی به وجود نیامد. مجاهدین نامنهاد به زورگویی و اعمال قدرت و نفوذ بر حکومت ادامه دادند. مردم ناراض و صلح ناپایدار نا برآورده ماند. ملیارد ها دالر امدادی پیش از رسیدن به کشور به جیب قراردادیان و دلالان بین المللی افتاد و مقدار زیادی از آن هم به جیب های مجاهدین و صاحبان ملیشیا های مسلح شخصی سرازیر شد. رشوت و ارتشا اوج گرفت که تا امروز ادامه دارد. روابط کرزی با ایالات متحده برهم خورد و قرارداد دو جانبه در دوران حکومت او امضاء نشده ماند. تفاهات موثر دیپلماتیک با کشورهای جهان و ایالات متحده انجام نیافت.

این هم کاملاً بجا خواهد بود که بگوییم به کار انداختن ماشین دولت بر خاکستر جنگ نزدیک به ربع یک سده کار آسانی نبود و کرزی توانست این ماشین را ولو به صورت بسیار ضعیف به کار بیاندازد. دوایر حکومتی روتین کارها را ولو به صورت بسیار ناقص و مملو از فساد های اداری به کار انداختند، و حکومت افغانستان از خرابه جنگ های طولانی سر بلند کرد. و صدای آن در مجامع جهانی طنین انداخت، و چنین بود فرجام حکومت اشتراکی دولت کرزی که دیگ آن از طرف یک دیپلومات امریکایی افغان تبار برای پختن بر آتش گذاشته شده بود. دیموکرات سازی افغانستان نیز به درستی محقق نشد و انتخابات ریاست جمهوری و شوراها و ولایتی نیز بر موازین دیموکراسی واقعی صورت نگرفت اما به همه حال نمادی از یک نوع دیموکراسی افغانی به میان آمد که در حقیقت بر بنیاد علایق گروهی و جنگ سالاری و بهانه های جهادی استناد می کرد.

بالاخره حکومت کرزی به تعقیب انتخابات جنجالی به حکومتی انجامید که سرنوشت آن باز به دست کشور ایالات متحده معین شد و در نیمه راه نام آنرا حکومت اتحاد ملی گذاشته قدرت را بین دو شخص تقسیم کردند که از خوان بیحساب دولت هر دو مساویانه بهره ببرند. مشکل این کار درین بود که چگونه میتوان قدرتی را که در اصل کامل نیست و شریکان بر ملا و در خفا در منطقه و در جهان دارد منقسم کرد. آیا این شباهت به این حالت که شما مطبخ تان را مساویانه با همسایه تان به اشتراک بگذارید که در عین زمان و بالای عین دیگران غذا بپزید؟ نتیجه آن بود که اشرف غنی و عبدالله هردو این دولت را بچرخاند، که کوشیدند ولی نچرخید.

حال کشور در حالت بسیار بحرانی قرار دارد نتیجه انتخابات اخیر که شش ماه گرفت تا حساب شود و باز و باز بازشماری شد مورد قبول عاشقان قدرت قرار نگرفت. حال بار دگر ایالات متحده و دلال سیاسی مشهور آن برانند که حکومتی به نام حکومت همه شمول رویکار آید و دیگ مکرر شریکی که هیچ نتیجه مثبتی از حکومت شراکت مماثلی در حکومت قبلی گرفته نشد تشکیل شود تا بحران کشور را حل و همه جوانب ذیحق و بی حق را از امریکا خوش نگهدارد. در عین زمان توقعات ایالات متحده این هم است که موافقاتی را که آن دولت دور افتاده با گروهی به نام طالبان به امضاء رسانده است حکومت افغانستان که هیچگونه مکلفیت قانونی به احترام به مواد آن ندارد مورد اجرا سازد و گروهی را که همه دنیا به حیث گروه عقبگرا و بقایای ارتجاع می شناسند نیز در حکومت شریکی

شریک سازد و درین مورد نظر مردم و ملت افغانستان را راهی نباشد. مگر طالبان را که کرزی برادران نا راضی خوانده بود امریکا می خواهد پسران خاله خود قلمداد کند؟ ای صاحبان عقل و فراست بقیه را خود قضاوت فرمایید. نتیجه این حکایت به ما تعلیم میدهد که آزمو ده را باز و باز بیازماییم چون این آزمایش اراده و آرزوی یک ابر قدرت است باشد که این بار دیگ شریکی با مواد و مساله های بوقلمون از گشنیز و زیره گرفته تا کیچ اپ و خردل و تا عصاره نصور طالبانی غذای مجربی برای امحای آرامی و تعالی افغانستان باشد و خوشنودی منابع ذینفع خارجی را به بار آورد



دیگ شریکی بخش اول

